

جوانی ما، نسلی که مخاطب عزیزانی چون استاد بیضایی بوده‌ایم، شور و شوق خاص خود را داشت. آن روزها موقعیت‌های جدید و حیرت‌آور و پرسش برانگیز در حال شکل‌گیری بود و ما پیوسته در معرض موقعیت‌های مختلف قرار داشتیم. فرهنگ پرطنز آن روز ابزار کمتری در اختیار داشت که خود را ارایه نماید.

صف‌کشی‌ها در اثر کشمکش‌های سیاسی به هم خورده بود و روشنفکری در خدمت سیاست بود و جوانان بریده از روشنفکران مبارزات مسلحانه و زیرزمینی در پیش گرفته بودند و به قول آن شاعر فلسطینی (و تنها راه از لوله تفنگ من می‌گذرد) نقل هر محفل دانشجویی بود و آزادی و رهایی تنها و تنها به این قرائت وصل می‌شد.

در خانه‌های تیمی، در جنگلها و کوهها آواره بودیم و در محافلمان شورش دهقانی، جنگ شهری و راه‌چه‌گوارا و آمریکای لاتین، کتاب سرخ مائو، راه‌انبیاء بشر و امام حسین و شهادت آلمان. در این گیر و دار یک روز رگبار پرده سینما آمد. قرائت جدیدی از عشق، از ایمان، از فداکاری، قرائتی از جسارت و خلاقیت، قرائتی از سیمرغ. سیمرغ فرزانه‌گی، سیمرغ تعالی فرهنگ، طنزی بدیع، جدید و سرشار از صفا و مهر به انسان، به اجتماع، به میهن. نسل ما آن روز دست نمی‌زد، هیاهو به پا نمی‌کرد. «بگذریم از حرکت‌های توده‌وار که به محض رؤیت آرتیست در پرده سینما جنجال پیاپی می‌کرد». منظورم از نسل ما، نسلی که

رهایی را دغدغه داشت. بی اختیار در پایان رگبار به پا خاستیم و دست زدیم. یادم هست که پا به خیابان گذاشته بودم ولی هنوز دستهایم به هم می خورد. استاد بیضایی تشنگی نسل ما را خوب دریافته بود و نیاز نسل ما را در آموختن فرزاندگی کشف کرده بود. این عزیز از آن روز بر آموختن ما همت گماشت.

نسل ما فرزاندگی را مدیون اوست. چه زیبا و شاعرانه با استعاره‌ها و نشانه‌ها بازی سرنوشت را که تنها دوراهی نیست و بلکه می تواند به چهارراه انتخاب ختم شود بر ما عرضه کرد!

هنوز هم مثل آن معلم انسان رگبار همه ما در عبور از کنار سیاستمداران و حاکمان زمین می خوریم. هنوز هم نسل ما هر روز آن نقش را بازی می کند. اما یاد گرفته ایم که به بن بست ختم نشویم و به رهایی فکر کنیم و این را از استاد بیضایی داریم. او با روایت عاشورا از زبان مسیح دم مسیحایی تساهل را به ما آموخت و اینکه می توانیم کنار هم باشیم، ما باشیم بدون آنکه شبیه هم باشیم و در هم استحاله شویم.

استادم شاید وقتی دیگر مجال نباشد که مراتب بندگی را اعلام نماییم. چرا که به فرمایش مولا امیرالمؤمنین از ما عبدی جاودان برای خود ساخته اید که مولا فرمود: من بنده اویم که مرا یاد داد به ما زندگی را، شدن را، جسارت را آموختید.

مرادم غریبه کوچک امروز بالغ شده و در فرهنگ این مرز و بوم ریشه دوانده و بر سینه تاریخ نقش بسته و امروز و فردای این سرزمین زندگی را، شدن را، جسارت را، خلاقیت را، همیشه با استاد بیضایی به یاد خواهند داشت.

و بیضایی سیمرغ است. سیمرغ فرزاندگی و جاودانگی، نه دارنده سیمرغ بلورین.

پرتال جامع علوم انسانی